

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۱
مقدمهٔ مصحح.....	۱۳
متن فيه ما فيه.....	۱
تعلیقات.....	۱۹۹
نسخه بدلها.....	۳۰۹
فهرستها.....	۳۸۱
۱. آیات.....	۳۸۳
۲. احادیث و اقوال عربی.....	۳۹۱
۳. اشعار عربی.....	۳۹۹
۴. اشعار فارسی.....	۴۰۱
۵. نام اشخاص، مکانها، کتابها، فرق و قبایل.....	۴۰۵
۶. لغات، ترکیبات و اصطلاحات.....	۴۱۵
منابع.....	۴۵۵

باسمه تعالی

پیشگفتار

مولوی متفکر وارسته‌ای است که با اندیشیدن به حیاتِ معقول بشری، مدارج عالی اندیشه را پیموده است. شناخت افکار این شخصیت بزرگ عرفان و ادب فارسی تنها با پژوهش در آثار او میسر می‌شود. با چنین معیاری می‌توان از زوایای زندگی عرفانی پر رمز و راز او نیز آگاهی یافت. از میان آثار مثنوی مولوی کتاب فیه ما فیه اثری مهم و برجسته در ادب فارسی است، این اثر هم زبان طبیعی و شفاهی مولوی را در خود حفظ کرده و هم حاوی لبّ لبابِ تجارب و اندیشه‌های عرفانی او است. نسخه‌های متعدد فیه ما فیه با روایات مختلف در کتابخانه‌های معتبر جهان موجود است و این از ارزش و اهمیت این کتاب نزد علاقه‌مندان به مکتب مولوی حکایت دارد.

فیه ما فیه را به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی و ترکی ترجمه کرده‌اند و تا حال چاپ‌های گوناگون از آن صورت گرفته است. این کتاب نخستین بار در هند به سال ۱۹۲۸ میلادی چاپ شد. بار دوم به سال ۱۳۳۴ هجری قمری با چاپ سنگی در تهران انتشار یافت و سرانجام فروزانفر برای اولین بار آن را به صورت علمی و انتقادی در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی چاپ کرد و تا حال چندین بار تجدید چاپ شده است.

تصحیح حاضر بر اساس نسخه شماره ۲۱۰۹ که در موزه مولانا در قونیه نگهداری می‌شود، انجام یافته است. این نسخه که اخیراً شناسایی شده، شامل متن کامل فیه ما فیه است که تاریخ کتابت ندارد و به احتمال به سبب قدمت و کهنگی یکی از نزدیک‌ترین

روایات به روایت اصلی مولانا است. چنان که در مبحث نسخه شناسی گفته شده است این نسخه از حیث نوع خط، کاغذ، جلد و شیوه کتابت بسیار شبیه به نسخه خطی مثنوی قونیه است که به سال ۶۷۷ به کتابت درآمده است.

در این کار از لطف و عنایت کریمانه استادان و دوستان بزرگواری برخوردار بوده‌ام که سپاسگزاری از آنان را بر خود فرض می‌دانم. نخست از استاد بزرگواری، جناب استاد دکتر تقی پورنامداریان که با کمال عنایت و بزرگواری با راهنمایی‌های مشفقانه خود در حل مشکلات متنی و نسخه‌شناسی رهنمون بودند و مصداق کامل این سخن حافظ: کو به تأیید نظر حلّ معماً می‌کرد. از لطف بی‌دریغ و مساعدت استاد گرانقدر دکتر عباسعلی وفایی دبیر محترم شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی که مقدمات دسترسی به نسخه-های خطی معتبر را در برخی از کتابخانه‌های کشور ترکیه فراهم نمودند. از استاد دکتر سعید واعظ که در ویرایش فصل‌های عربی با لطف و التفات خاص دستگیری‌ها فرمودند. از دوست فاضل و دانشمند دکتر سید محمد دشتی شیرازی که تعلیقات کتاب را خواندند و نکات درخوری را یادآور شدند. از عنایت بی‌دریغ استاد دکتر سید علی اصغر میرباقری‌فرد مدیر محترم قطب علمی تحقیق در متون حکمی و عرفانی دانشگاه اصفهان که امکان انتشار این کتاب را در مجموعه آثار تحقیقات عرفانی فراهم ساختند. سرانجام از همسر سرکار خانم دکتر مجرد که در زندگی پر مشغله عصر حاضر با کمال مهربانی جمعیت خاطری فراهم کردند و زحمت بازبینی متن و تنظیم فهرس را تقبل نمودند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَ آخِرًا

نزهت

دهم تیر ماه سال ۱۳۹۲

بیست و سوم رمضان سال ۱۴۳۴

مقدمه مصحح

فیه ما فیه یا معارف مولوی

کتاب «فیه ما فیه» مجموعه تقریرات و معارف عرفانی مولانا است که او آن را در مجالس وعظ و عرفان به شاگردان و مخاطبان خود بیان داشته است. مولانا هنگام ملاقات با کسانی که به دیدنش می آمدند، یا زمانی که به دیدار کسانی می رفت، سخنانی می گفت و یا به سؤالات آنان پاسخ می داد و در اثنای سخنان خود به تفسیر آیات قرآن کریم و شرح احادیث می پرداخت.

به گواهی افلاکی در مناقب العارفین، گاهی یاران و مشتاقان مولانا «معارف و لطایف منظوم و منثور» او را در خانه حسام الدین چلبی یادداشت می کردند (مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۶۳). گویا این گفتارها پس از مولانا به صورت نسخه های پاکیزه و اصلاح شده درآمده و از سوی مریدان او تحت عنوان فیه ما فیه نام گذاری شده است. گولپینارلی بر آن است که تقریرات مولانا در کتاب فیه ما فیه توسط پسر او سلطان ولد و حسام الدین چلبی و گاهی نیز توسط مریدان و شیفتگان او به نگارش درآمده است (Fîhi Mâ-Fîh, P.v).

از دیدگاه فروزانفر کتاب فیه ما فیه بعد از حیات مولانا به رشته تحریر درآمده است و این عنوان را قریب به ظن یقین مریدانش به این کتاب داده اند و آن را از قطعه ای از فتوحات ابن عربی اقتباس کرده اند: کتاب فیه ما فیه / بدیع فی معانیه (فیه ما فیه، مقدمه، ص یا).

با توجه به این که فیه ما فیه در محافل و مجالس عرفانی به عنوان کتاب راهنمای مکتب مولوی متداول و رایج بوده است، از این روی عنوان کتاب فیه ما فیه - در اوست آنچه در اوست، یعنی هر چه از معانی و مفاهیم عالی عرفانی هست، در آن است - بیانگر عظمت و فخامت محتوای آن می تواند باشد که از سوی مریدان و مشتاقان مولوی به آن

داده شده است.^۱ اما با توجه به روایات متعددی که از فیه ما فیه تا به امروز باقی مانده است، آنچه مسلم است، این است که روایت نهایی فیه ما فیه را مولانا ندیده است، و احیاناً اگر دیده باشد، به دست ما نرسیده است.

ساختار کتاب فیه ما فیه

از فحوای مطالب کتاب فیه ما فیه چنان استنباط می‌شود که تقریرات مولانا در این کتاب بعد از دیدار او با شمس تبریزی به نگارش درآمده است. این کتاب بیانگر تمام لحظات و آنات زندگی مولانا و تجارب عرفانی او بعد از دیدارش با شمس تبریزی^۲، تا واپسین ایام زندگانی اوست. با توجه به تاریخ سرودن مثنوی (در حدود ۶۵۷) می‌توان بر آن بود که تقریرات مولانا در کتاب فیه ما فیه، اندکی پیشتر از مثنوی شکل گرفته و سپس پا به پای مثنوی (به احتمال تا سال ۶۷۰) تداوم یافته است.^۳ به همین دلیل این کتاب از لحاظ ساختار تجارب عرفانی و اسلوب بیان در میان دیگر آثار مشابه خود از جایگاه خاصی برخوردار است.

مولانا در این اثر بیشتر معین الدین پروانه، از رجال و وزرای مشهور سلاجقه روم، و برخی از نزدیکان خود را مورد خطاب قرار داده است. در کتاب فیه ما فیه جهان بینی عرفانی مولانا، آینده نگری و دیدگاه‌های او در باب دین و انسانیت و خلاصه تمامیت حیات فکری او به صورت یک مجموعه منظم نمایان است. موضوعاتی نظیر رفتار امرا و پادشاهان و نکوهش نزدیک شدن به آنها، حقیقت وجود آدمی و فضیلت انسان، مفهوم حقیقی صورت و معنا، حالت استغراق و حقیقت فنا، حقیقت حال زاهد و مفهوم حقیقی عارف، طلب درد عشق، عشق و محبت الهی، راههای اهل ایمان، لطافت اندیشه‌ها، عوالم خیال، نظریه بنیادین عرفانی - فلسفی خلق مدام و کرامات در فیه ما فیه با نگاه ژرف عارفانه مولانا تبیین و تشریح شده‌اند.

کتاب فیه ما فیه دارای شصت و نه فصل می‌باشد*^۱. این اثر بسان کتاب معارف بهاء ولد بدون مقدمه و دیباچه آغاز می‌شود و دیگر فصول نیز هیچ عنوان خاصی که بیانگر موضوع فصل باشد، ندارند^۲. از میان این فصول، دو فصل به زبان عربی و یک فصل به عربی و فارسی است که مثل دیگر فصول فیه ما فیه از طبیعت شفاهی متن برخوردار است. در فصل‌های عربی، گویا مخاطبان مولانا از علما و ادبای روزگار و احیاناً عرب زبان بوده‌اند و او ناگزیر شده است که خطبه‌های خود را به زبان عربی بیان کند. افلاکی در مناقب العارفین روایتی دارد که این موضوع را به صراحت روشن می‌کند: «همچنان روزی جماعت مستعربان آمده بودند، هر معرفتی و اسراری که آن روز فرمود به عربی گفت و ختم معانی از این کلمات کرد که الأدمی کالاناءِ أو کالْقَصْعَةِ...» (مناقب العارفین، ج ۱، ص ۲۷۰).

فصل‌ها یا مدخل‌های کتاب از لحاظ ساختار صوری و معنایی یکنواخت نیستند، برخی از فصول کتاب نسبتاً مفصل و طولانی است، مثل فصول یازدهم، دوازدهم، پانزدهم و بیست و پنجم و برخی از فصول خیلی موجز و مجمل و در حد یک پاراگراف شش سطری است مثل فصل پنجاه و پنجم. کتاب «فیه ما فیه» نظم و ترتیب زمانی (Chronology) مشخص ندارد، اما نظم و ترتیب مطالب آن از مفصل به مجمل است، یعنی مطالب آغازین کتاب مفصل و طولانی است و مطالب پایانی به تدریج کوتاه‌تر می‌شود. گولپینارلی بر آن است که چنین نظم و ترتیبی حکایت از آن دارد که گردآورندگان کتاب فیه ما فیه در مرتب کردن تقریرات مولانا به ترتیب سوره‌های قرآن کریم نظر داشته‌اند (Fîhi Mâ-Fîh, P.v).

اسلوب بیان مولوی در فیه ما فیه

در تحلیل کلی از سبک یک اثر، تمام جزئیات آن در پیوند با محتوا مورد بررسی قرار می‌گیرد تا «نظم» و وحدت نهایی مقولاتی چون شکل و محتوا، ذهن و زبان و لحن و

* آنچه در این جا از فیه ما فیه نقل کرده‌ایم به شماره صفحات چاپ حاضر ارجاع داده‌ایم.

کیفیتِ توصیف در اثربیین شود. با تحلیل سبک بیان نویسنده، شخصیت فردی، توان بیانگری او و ساختار منظم حاکم بر اثر ادبی را می توان شناخت. به همین سبب شناخت روش بیان هر نویسنده‌ای در آمدی بر شناخت زیبایی شناسی ویژه او است (ساختار و تأویل متن، ص ۱۳۴).

دانشمندان بلاغت اسلامی در مباحث زیبایی شناختی خود به «نظم و وحدت» در اثر ادبی توجه خاصی نموده و آن را یکی از ویژگی‌های ذاتی کلام محسوب داشته‌اند. از دیدگاه آنان نظم و وحدت در کلام هنگامی میسر خواهد شد که در آن لفظ بنا به اقتضای معنی انتخاب گردد و با اصول و قواعد زبانی ترکیب شود. نظم هنگامی پدید می‌آید که در رشته کلام الفاظ و ترکیبات با دیگر عناصر زبانی تناسب معنوی داشته باشند و در بیان معنی بین آن عناصر، وحدت و ارتباط منطقی برقرار باشد. عبدالقاهر جرجانی در کتاب دلائل الاعجاز می‌گوید: «غرض از نظم در کلام، تنها این نیست که الفاظ در پی هم آیند، بلکه باید معانی الفاظ به صورت منطقی به یکدیگر بیوندند و دلالت منطقی داشته باشند و بین اجزای کلام وحدت و پیوستگی کامل باشد.» (دلائل الاعجاز، صص ۴۲-۶۸). او همچنین بر آن است که «ارزش و اعتبار الفاظ در ترکیب کلام است، ترکیب موجب نظم و زیبایی کلام می‌گردد و به الفاظ ارزش و اعتبار می‌دهد. کلام همچون دیبایی ابریشمی است که ارزش و اعتبار تار و پود الفاظ آن در تناسب و زیبایی ترکیب یا بافت کلام است.» (همان، صص ۳۴-۳۶).

بر اساس نظریه نظم جرجانی، نظم در مفهوم زیبایی شناختی همان کیفیتی است که در بسیاری از گفتارها و عبارات کتب نثر بزرگان ادب فارسی، بخصوص در متون عرفانی در حد کمال قابل رویت است. به عنوان نمونه در کتاب‌هایی چون اسرار التوحید، کشف الاسرار میبیدی، تمهیدات و نامه‌های عین القضاة همدانی، سوانح العشاق احمد غزالی، تذکره الاولیای عطار، عبهر العاشقین روزبهان بقلی شیرازی، حالتی از گزینش و چینش دقیق و ظریف الفاظ نمایان است که در نهایت نظم منطقی و معنوی ترکیب یافته‌اند و به

سبب همین تناسب ترکیب و انتظام و شیوه ورود در سخن و کیفیت بسط و بیان آن است که این نثرها شعر منثور تلقی می‌گردد.

شفیعی کدکنی «نظم» را یکی از عوامل اصلی در شعرگونگی نثرهای عرفانی می‌داند: «در مواردی زیبایی نثر صوفیه ممکن است به نوعی خیال وابستگی داشته باشد، ولی در تمام موارد چنین نیست و در همان مواردی هم که خیال در آنها تأثیر اصلی را دارد، آن خصوصیت نظم در معنای جمال‌شناسانه آن، خود عامل اصلی است در القاء همان تصاویر به حدی که بعضی ناقدان تصویر را نیز گونه‌ای از نظم دیده‌اند.» (موسیقی شعر، ص ۲۳۹).

«نظم» در مفهوم زیبایی‌شناختی آن، در کتاب فیه ما فیه مولوی نیز جریان دارد و اسلوب بیان ویژه مولوی در آفرینش چنین نظمی مؤثر بوده است. الفاظ برگزیده، لحن صمیمانه کلام که گاهی آهنگین می‌شود و تصویرها و تمثیل‌های رسا جدا از معارف و اندیشه‌های بدیع، لذتی ادبی به خواننده القا می‌کند که در کمتر اثری نظیر آن را می‌بینیم.^۵

زبان و بیان مولوی

متون منثور عرفانی زبان خاص خود را دارند، و از ساختاری فراتر از ساختار زبان طبیعی و روزمره برخوردار هستند. این متون از شیوه بیان خاصی تبعیت می‌کنند و قواعد ویژه‌ای دارند تا پیام خود را ساده‌تر و روشن‌تر ارائه نمایند. راز قدرت بیان مولانا را باید در مجموعه قواعدی جستجو کرد که زبان طبیعی و شفاهی او را با مفاهیم درونی و ذهنیش به زیبایی پیوند می‌دهد و موازنه‌ای میان آن دو ایجاد می‌کند.

در فیه ما فیه جملات پیچده و دشوار فهم که ناشی از پیچیدگی مفاهیم ذهنی و جهان بینی عرفانی مولانا باشد، به چشم نمی‌خورد. واژگان به طور طبیعی در پی هم می‌آیند، رابطه واژه‌ها با موضوع و معنای جمله‌ها رابطه‌ای شناخته شده است، زبان همه چیز را به راحتی آشکار می‌کند و بیان ساده و معنا قابل فهم و آسان‌یاب است.

در ورای جمله‌های مولوی عقیده استوار او را به اندیشه‌هایی برخاسته از شهود معنوی احساس می‌کنیم. او می‌تواند آنچه را «ورای عقل و حرف و صوت» (فیه ما فیه، ص ۱۲۶)

است در عبارت آورد، حال آن که «بسیار کس باشد که دلش از این سخنان پُر باشد. الا به عبارت و الفاظ نتواند آوردن» (فیه ما فیه، ص ۱۳۶).

با این همه معانی و مفاهیم بیکران عالم معنا ذهن و قوه نطق مولانا را چنان احاطه کرده است که او گاه از گنجاندن آن معانی در قید عبارت در رنج می‌افتد و از این حالت خود شکایت دارد: «سخن من به دست من نیست و از این رو می‌رنجم زیرا می‌خواهم که دوستان را موعظه گویم و سخن منقاد من نمی‌شود از این رو می‌رنجم اما از آن رو که سخن من بالاتر از من است و من محکوم ویم شاد می‌شوم، زیرا سخنی را که حق گوید، هر جا که رسد زنده کند و اثرهای عظیم کند» (همان، ص ۱۷۴).

سخن مولانا با الهام از عالم قدس، جان می‌گیرد و به همین سبب کلامش بر مخاطبان تأثیر مطلوب دارد و موجب امنیت و آرامش خاطر آنان می‌شود: «اگر کسی در وقت سخن گفتن ما می‌خسبد، آن خواب از غفلت نباشد بلکه از امن باشد... سخن ما نیز از امن و آبادانی می‌آید و حدیث انبیاء و اولیا است.» (همان، ص ۱۳۵).

به سبب چنین حالت روحانی، کلام او نغز و شیوا و عاری از هر گونه لغو و تقلید است: «سخن ما همه نقد است و سخن‌های دیگران همه نقل است و این نقل، فرع نقد است.» (همان، ص ۱۱۹).

از این روی او از حق امید دارد که اطرافیان و مخاطبان او با عمق وجود و با حضور دل به سخنان او گوش فرا دهند تا مؤثر و مفید واقع شود: «از حق امید داریم که شما این سخن‌ها را هم از اندرون خود بشنوید که مفید آن است» (همان، ص ۴۷).

- زبان شعر

زبان مولانا در فیه ما فیه زبانی بر آمده از تجارب عرفانی و قوه خیال او است. اما این قوه خیال و صورت‌های آن از این عالم نیست، بلکه از عالم غیب است و خدا آنها را در نظر او مصور گردانیده است: «استغراق آن باشد که حق تعالی اولیا را غیر آن خوف خلق که می‌ترسند از شیر و از پلنگ و از ظالم، حق تعالی او را از خود خایف گرداند و بر او کشف گرداند که خوف از حق است و امن از حق است و عیش و طرب از حق است و

خورد و خواب از حقّ است، حقّ تعالی او را صورتی بنماید مخصوص محسوس در بیداری چشم باز، صورتِ شیر یا پلنگ یا آتش که او را معلوم شود که صورت شیر و پلنگ حقیقت که می‌بینم از این عالم نیست، صورت غیب است که مصوّر شده است و همچنین صورتِ خویش بنمایند به جمالِ عظیم و همچنین بستان‌ها و انهار و حور و قصور و طعام‌ها و شراب‌ها و خلعت‌ها و براق‌ها و شهرها و منزل‌ها و عجایب‌های گوناگون و حقیقت می‌داند که از این عالم نیست، حقّ آنها را در نظر او می‌نماید و مصوّر می‌گرداند.» (فیه ما فیه، ص ۳۸).

عنصر خیال و عواطف ناشی از عشق و محبت عرفانی، نثر ساده و دور از تکلف مولوی را خیال انگیز نموده و برخی از گفتارهای او را به گونه شعر جلوه داده است. به همین دلیل گاهی زبان شفاهی و طبیعی مولوی در فیه ما فیه به زبان شاعرانه او در دیوان کبیر بسیار نزدیک می‌شود.

زرین کوب بر آن است که تشابه چشمگیری بین اسلوب بیان مثنوی با مجالس سبعة است و مجالس سبعة «تا حدی طنین پیش آهنگ مثنوی» (سرنی، ص ۱۲۷) می‌باشد. اما اذعان می‌دارد که مجالس سبعة سادگی و عمق و شور و هیجان مثنوی را ندارد (همان). به نظر می‌رسد این سادگی و عمق و شور و هیجانی که مجالس سبعة فاقد آنها است و نوعی با تصنع و تکلف مجلس‌گویی - به خصوص در آغاز مجالس و دعاها - نیز همراه است، در نثر شعر گونه و طبیعی فیه ما فیه نمود یافته است.

گرمی و گیرایی و هیجان و لحن عاطفی شدید، در برخی از تقریرات مولوی موج شعری خاصی پدید آورده است:

«بادبان کشتی وجود مرد اعتقاد است. چون بادبان باشد، باد وی را به جای عظیم برد، و چون بادبان نباشد، سخن باد باشد. خوش است عاشق و معشوق، میان ایشان بی تکلفی محض. این همه تکلف‌ها برای غیر است. هر چه غیر عشق است، بر او حرام است.» (فیه ما فیه، ص ۷۴).

در نمونه فوق صور خیال، لحن عاشقانه کلام، ترکیب منظم ارکان اصلی جملات و تعادل در قطعات، قراین شعری خاصی ایجاد کرده است که شور و حال خاص عرفانی مولانا در غزلیات و مثنوی را فرا یاد می‌آورد. نیز چنین است قطعه دیگری از این دست: «باخت است و شناخت است، بعضی را عطا و داد هست اما، شناخت نیست. و بعضی را شناخت هست اما، باخت نیست.» (فیه ما فیه، ص ۴۹).

سادگی و شیوایی لفظ و دقت در آفرینندگی خیال و عمق فکر در گفتارهای شعرگونه مولانا عالی‌ترین جلوه‌های سخنوری و شیوه بیان او است که به تمام اجزای کلام او در فیه ما فیه وحدت و زیبایی خاصی بخشیده است. شاید از این منظر است که ویلیام چیتیک (Chittick William) فیه ما فیه را از لحاظ سبک و محتوا بسیار شبیه مثنوی می‌داند (راه عرفانی عشق، ص ۷).

- زبان محاوره

اگر بخواهیم در باب چگونگی و ظرایف و زیبایی‌های زبان محاوره مولانا آگاهی داشته باشیم، کتاب فیه ما فیه شایسته‌ترین و مهم‌ترین نمونه‌ای است که زبان روزمره و گفتاری مولانا را در خود حفظ کرده است. عصر مولوی عصر پختگی نثر فارسی و اوج شکوفایی آن است. او نیز مثل بسیاری از نویسندگان برجسته دوره خود به ظرایف و دقایق عناصر زبانی و کارکردها و نظم و انسجام درونی آن نیک آگاه است، اما جهت بیان صریح محتوای تجربه عرفانی خود در قید و بند قواعد متکلفانه مجلس‌گویی و نثر نویسی نیست، بلکه او با آگاهی از ظرایف و ظرفیت‌های زبان محاوره، برای بیان ما فی الضمیر خود، به نوع بیان محاوره‌ای توجه خاصی نشان می‌دهد.

در تقریرات مولوی ترکیب دو نوع نثر محاوره و خطابه به زیباترین شکل خود نمود دارد. گفتارهای خود جوش و ارتجالی او که با الفاظ ساده و روزمره، به ساده‌ترین وجه معنی مقصود را ادا می‌کند، نشان از رسایی و سادگی طبیعی نثر محاوره دارد. وحدت و دقت ذهن مولوی در گزینش معمول‌ترین و رساترین و خوش‌آهنگ‌ترین الفاظ زبانی که معنی را با نظم منطقی به هم پیوند می‌دهد و کلام را منسجم‌تر و شیواتر می‌نماید، تداعی -

گر آراستگی‌ها و زیبایی‌های نثرخطابه است^۱: «هر علمی که آن به تحصیل و کسب در دنیا حاصل شود آن علم ابدان است و آن علم که بعد از مرگ حاصل شود آن علم ادیان است. علم انا الحق علم ابدان است، انا الحق شدن علم ادیان است. نور آتش و چراغ را دیدی علم ابدان است، سوختن در آتش یا نور چراغ علم ادیان است. هر چه آن دانش است، علم ابدان است، هر چه آن دید است، علم ادیان است. می‌گویی محقق، دید است و دیدن است، باقی علم‌ها علم خیال است. پس آنچه می‌گویند هفتصد پرده است از ظلمت و هفتصد از نور، هر چه عالم خیال است پرده ظلمت است، و هر چه عالم حقایق است، پرده‌های نور است.» (فیه ما فیه، ص ۱۹۵).

در این قطعه استقلال و کوتاهی جملات، تکرار الفاظ و افعال، ایجاز و رسایی در گزینش دقیق الفاظ؛ نوعی تعادل و تناسب از حیث پیوستگی لفظ و معنا ایجاد کرده و به گفتار مولانا درعین محاوره‌ای بودن، حالت نظم و تناسب بی‌نظیری داده است.

گاه در عین همانندی موضوعات فیه ما فیه با مثنوی شاهد آن هستیم که مطلب در فیه ما فیه به تفصیل و به زبان محاوره بیان شده است. در حقیقت مولوی در تقریرات خود از اسلوب بیان شفاهی یا زبان محاوره بهره می‌برد تا آنچه را که در معارف و لطایف منظوم عرفانی، یعنی در مثنوی، نتوانسته است به مخاطبان انتقال دهد، در مجالس فیه ما فیه به صراحت و متناسب با فهم عوام بیان دارد. مثلاً او در دفتر اول مثنوی در باب «شناخت اسرار خدا» به همین بیت بسنده کرده است:

«عَلَّتْ عَاشِقُ زَعَلَّتْ هَا جِدَا سَتِ عَشَقِ اسْطِرْلَابِ اسْرَارِ خِدَا سَتِ»

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶)

اما همین مفهوم در فیه ما فیه به تفصیل و به زبان محاوره و ساده چنین بیان شده است: «آدمی اُسْطِرْلَابِ حَقِّ اسْتِ، اما منجّمی می‌باید که اسْطِرْلَابِ را بداند. تره فروش یا بقال اگر چه اسْطِرْلَابِ دارد، اما از آن چه فایده گیرد و به آن اسْطِرْلَابِ چه داند احوالِ فلک و دَوْرانِ و بروج و تأثیرات را. پس اسْطِرْلَابِ در حَقِّ منجّم سودمند است که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ همچنان که این اسْطِرْلَابِ مِسینِ آینه احوالِ افلاک است، وجود آدمی که وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ؛ اسْطِرْلَابِ حَقِّ اسْتِ. چون حَقِّ - تعالی - او را به خود آشنا

و عالم کرده باشد، از اسطرلاب وجود خود، هر لحظه تجلی جمال حق را می‌بیند.» (فیه ما فیه، ص ۸).

فروزانفر با توجه به این شگرد بیانی مولانا، زبان فیه ما فیه را در مقایسه با زبان مثنوی و با توجه به حال مخاطبان بسیار رسا و شیوا و مفهوم می‌داند، زیرا «مولانا در تقریرات خود مقصودی جز ادراک مستمعین و حضار مجلس ندارد و بر حسب استعداد و به وفق تحمل آنان به بیان معارف و حقایق زبان می‌گشاید.» (زندگی مولانا جلال الدین محمد بلخی، ص ۱۶۶).

گاهی چون مجالس و عظم و تذکیر و سماع با هم برگزار می‌شد (مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۶۳) شور و حال مجالس مثنوی‌گویی و غزل‌خوانی در فیه ما فیه نیز انعکاس یافته و کلام و بیان طبیعی مولانا تحت تأثیر آن بوده است: «پرسیدند معنی این بیت: ای برادر تو همان اندیشه‌ای / ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای. فرمود که تو به این معنی نظر کن که همان اندیشه اشارت به آن اندیشه مخصوص است و آن را به اندیشه عبارت کردیم توسع. اما فی الحقیقه آن اندیشه نیست و اگر هست آن اندیشه نیست» (فیه ما فیه، ص ۱۵۹). «چندین تدبیرها کرد و پیشنهادها اندیشید یکی میسر نشد بر وفق مراد او. مع هذا بر تدبیر و اختیار خود اعتماد می‌کند. بیت: تدبیر کند بنده و تقدیر نداند / تدبیر به تقدیر خداوند نماند» (همان، ص ۱۳۰).

با این همه تقریرات مولانا در فیه ما فیه کاملاً منطبق با ذهن و زبان طبیعی اوست و بنا به گفته گولپینارلی او در این اثر «آنچه می‌گوید، می‌نویسد و چنانکه می‌اندیشد، حرف می‌زند.» (مولانا جلال الدین زندگانی، فلسفه، آثار، ص ۴۳۸). مولوی تجارب زندگی عادی و روزمره و حتی برخی از تجارب خاص عرفانی خود را که در مثنوی، غزلیات شمس و مجالس سبعه نتوانسته است به وضوح بیان نماید، در فیه ما فیه با زبان محاوره به شیوه‌ای مقبول و صمیمی و عامه پسند انعکاس داده است. به همین سبب او گاهی در فیه ما فیه ضمن ابراز بیزاری از شعر، تلویحاً به نوع بیان محاوره‌ای خود نیز تعلق خاطر نشان می‌دهد: «آخر من تا این حد دلدارم که این یاران که به نزد من می‌آیند از بیم آن که ملول

نشوند شعری می‌گویم تا به آن مشغول شوند و اگر نه من از کجا شعر از کجا! واللّه که من از شعر بیزارم و پیش من از این بتر چیزی نیست.» (فیه ما فیه، ص ۶۰).

ماهیت صورت و معنا: نظریه ادبی مولوی

مسأله صورت و معنا از موضوعات مهم و بنیادین نظام فکری مولانا است. در جهان بینی عرفانی مولوی هر پدیده‌ای را در عالم هستی، صورتی است و معنایی. صورت، شکل ظاهری و بیرونی هر پدیده‌ای است و معنا حقیقت اندرونی و باطنی آن. لیکن به نزد او آنچه اصالت ذاتی دارد «معنا» است. او در کتاب فیه ما فیه تمایز اساسی صورت و معنا را در ارتباط با حقیقت وجود انسان و کتاب خدا مطرح می‌کند: «روی به معنی آوردن اگر چه اول چندان نغز ننماید، آلا هر چند که رود شیرین تر نماید. به خلاف صورت، اول نغز نماید، آلا هر چند که با وی بیشتر نشینی سرد شوی. کو صورت قرآن و کجا معنی قرآن؟ در آدمی نظر کن، کو صورت او و کو معنی او؟ که اگر معنی آن صورت آدمی می‌رود لحظه‌ای در خانه‌اش رها نمی‌کنند.» (فیه ما فیه، ص ۶۹).

او در مباحث عرفانی با رمزهای متعدد و متنوع به این دو اصطلاح که دارای وجوه دوگانه‌اند، اشاره می‌کند: «حواس جمعند از روی معنی، از روی صورت متفرقتند، چون یک عضو را استغراق حال شد همه در وی مستغرق شوند.» (همان، ص ۳۷).

جهان حس مجموعه‌ای از صورت‌های بی‌شمار و متعدد است، «تفرقه در صورت است.» (همان، ص ۳۹) صورت هر پدیده‌ای معنایی فراتر و بالاتر از خود دارد و هر پدیده‌ای به واسطه صورت از معنایی کل مدد می‌گیرد: «اینک صورت آسمان و زمین به واسطه این صورت منفعت می‌گیرد از آن معنی کل» (همان، ص ۳۴).

مولوی گاهی برای شناخت و درک حقیقی پدیده‌های هستی توجه به صورت را نیز ضروری می‌داند و برای هر یک از این وجوه دوگانه ارزش و اعتبار خاص و یکسان قایل است: «همچنان که از قالب مددی می‌گیری از معنی آدمی، از معنی عالم مدد می‌گیر به واسطه صورت عالم.» (همان، ص ۳۴). «به عمل، عمل را توان دانستن و به علم، علم را توان فهم کردن و به صورت، صورت را و به معنی، معنی را» (همان، ص ۷۵).

مولوی با چنین دیدگاهی دامنه این موضوع را به حقیقت و ماهیت «کلام» گسترش داده و نظریه ادبی خود را نیز در باب صورت و معنای کلام بیان می‌کند. اوجت انسجام و نظم گفتارهای خود از منطق خاصی پیروی می‌کند تا نهایتاً سخنان و گفتارهایش از صورت و ساختاری محکم و زیبا برخوردار باشد.

بحث در باب ماهیت صورت و معنا در مفهوم ادبی آن با توجه به آرا و اندیشه‌های حکمای یونان باستان سابقه‌ای دیرین دارد. افلاطون در رسالات خود به خصوص در رساله فدروس (Phaedrus) با دقت در نحوه گفتگوها و مناظرات هنری و بهره‌گیری از صور خیال، استعاره، شخصیت پردازی، زمان و مکان و لحن، به صورت و معنی و وحدت میان آن دو توجه خاصی نموده است (چهار رساله، صص ۱۴۹-۶۳). ارسطو نیز در فن شعر به صورت و شکل اثر توجه داده و از کلامی سخن گفته که «به انواع زینت‌ها آراسته» شده است. از دیدگاه او پیوستگی منظم و منسجم بین اجزاء کلام ضروری است و اثر هنری بایست صورت یا شکلی اندام‌وار (organic) و منسجم داشته باشد (نک: فن شعر، صص ۱۲۶-۱۱۶).

مولانا نیز در فیه ما فیه به طور کلی ترکیب هنری و انسجام میان تمام اجزای کلام به خصوص وحدت میان صورت و معنای کلام را جهت ایجاد نظم و بیان اندیشه‌ها ضروری و سودمند می‌داند. صورت کلام مثل پوست دانه قیسی و معنا مثل مغز آن است، تا پوست و مغز با هم در زمین کاشته نشود، هیچ رویشی نخواهد داشت، اما اگر با هم کاشته شود، می‌روید و مثمر ثمر می‌گردد: «یکی گفت که ما را به همت یاد دار اصل همت است، اگر سخن نباشد تا نباشد، سخن فرع است. فرمود که آخر این همت در عالم ارواح بود پیش از عالم اجسام، پس ما را در عالم اجسام بی‌مصلحتی آوردند، این محال باشد. پس سخن در کار است و پر فایده است. دانه قیسی را اگر مغزش تنها در زمین بکاری چیزی نروید، چون با پوست به هم بکاری بروید. پس دانستیم که صورت نیز در کار است... زیرا معنی را به صورت اتصالی هست تا هر دو به هم نباشند فایده ندهند.» (فیه ما فیه، ص ۱۱۶).

از فحوای قطعۀ فوق توسعاً می‌توان نظریۀ ادبی مولانا را در باب صورتِ اثر استنباط نمود. از دیدگاه مولانا معنا اهمیت و اعتبار متعالی دارد، اما ارزش ذاتی و هنری آن در صورت کلام نمود می‌یابد. صورت جوهره و اساس معنی را در خود حفظ کرده، آن را به رشد و بالندگی می‌رساند. صورت به گونه‌اندام‌وار، ارزش هنری و زیبایی کلام را نشان می‌دهد.

شایان ذکر است که در تحلیل‌های ساختارگرایانه اشعار غنایی مناسب‌ترین نوع ادبی به شمار می‌روند و مولوی نیز در غزلیات شمس به ساخت و صورت توجه خاصی نشان داده است (نک: موسیقی شعر، ص ۳۸۹ به بعد). اما صورت در آثار مثنوی ادبی نیز اهمیت بسزایی دارد و می‌تواند عامل اصلی در شکل دادن معنا باشد. چنان که برخی از ساختارگرایان با دیدگاه‌های متعارف و معتدل بر آنند که ارزش ماهوی شکل در ارتباط با محتوا، شناخته می‌شود. از دیدگاه آنان شکل یا صورتِ اثر «مجموعه‌ای پویا و مشخص است که در خود محتوایی دارد و نکته مهم این جاست که با محتوا نسبت درونی دارد و نسبت میان اجزا را نشان می‌دهد.» (حقیقت و زیبایی، ص ۳۱۵). بر حسب این دیدگاه، ساختارگرایان نیز در نظریه‌های ادبی خود ناگزیر از پذیرفتن نظریۀ پیوند اندام‌وارِ صورت و معنا هستند.^۷ نظریه‌ای که مولانا با شمس زیبایی‌شناسی خداداد خود قرن‌ها قبل از نظریه پردازان ادبی مطرح کرده است.

در فیه ما فیه صور خیال، تداعی معانی، داستان‌های کوتاه و مرتبط با موضوع اصلی، الفاظ برگزیده و جملات کوتاه و مستقل و متقارن، اصطلاحات، تمثیلات و نمادهای عرفانی و تفسیرهای ژرف و عمیق، از عوامل صوری بسیار مؤثری هستند که معنا و محتوا را در کتاب فیه ما فیه شکل می‌دهند. این عوامل اجزای کلام را پشتیبانی و تقویت می‌نمایند و موجب زینت و آرایش منظم اجزاء می‌شوند و با پیوند و همبستگی درونی، ساختاری کلی و منظمی را در ارتباط با محتوا ارایه می‌دهند.

جریان سیال ذهن و تداعی منسجم اندیشه‌ها

سیلان ذهن مولوی بر حسب احوال و اطوار گوناگون زندگی شخصی او عمل می‌کند.^۱ موضوعاتی را که او در روایاتش به آنها اشاره می‌کند بر مبنای تداعی‌های خاطرات ذهنی و مناسبات لفظی و قواعد نحوی زبان مشخص می‌شود. او با چنین شیوه‌ای گاهی در اثنای کلام اصلی خود، رشته سخن را از یک موضوع به موضوع دیگر سوق می‌دهد، اما اجزای گوناگون کلام را که به ظاهر ناپیوسته و پریشان هستند با رشته‌هایی از تصاویر و دلالت‌های آنها به هم پیوند می‌دهد و نظم و ربط کلام را برای مخاطب مشخص می‌کند.

اگر چه در تقریرات مولانا ظاهراً برخی از تفکرات خود جوش او نامرتب و نامرتبط به نظر می‌رسد، لیکن از منطق خاصی برخوردارند، منطقی که بر پایه تجارب عرفانی و تداعی منسجم اندیشه‌های او شکل گرفته و نهایتاً سخنان او را از ساختاری استوار برخوردار نموده است. به عنوان مثال مولوی در یک فصل طولانی، فصل بیست و شش، ضمن این که از لطف و محبت مشتاقان و مریدان خود سخن می‌گوید، در اثنای بحث به دلیل تداعی‌های گوناگون، به موضوعات متنوع عرفانی و فلسفی نظیر ماهیت عقل و ناتوانی آن در ادراک و فهم عالم نامحسوس، امور مربوط به عالم روحانی، چگونگی درک سخنان جان سوز عرفا، «شرح صدر» و اطوار گوناگون «دل»، «رؤیت و تجلی» حق، «خیال» و ماهیت حقیقی عالم محسوس و نامحسوس، به تفصیل اشاره می‌کند. (فیه ما فیه، ص ۹۸-۹۰).

سیلان ذهن مناسب‌ترین شگرد برای نشان دادن امور باطنی و مفاهیم ذهنی و معانی خود جوش و عرفانی مولانا است. او گاهی هنگام تداعی خاطرات ذهنی، خاطرات خود را از گذشته ای دور (ایامی که با شمس هم صحبت بود) با خاطرات یا اموری که به تازگی برای او اتفاق افتاده است (دیدار با اطرافیان و مشتاقان خود) به هم می‌آمیزد، و این امر به نوبه خود منجر به نوعی دوگانگی در نحوه بیان او می‌شود. به عنوان مثال سخنانی که او درباره شمس گفته و به شرح خاطرات او پرداخته است، بیشتر رنگ و بوی شعر دارد (فیه ما فیه، ص ۷۳) اما هنگامی که در باب امور روزمره و اطرافیان خود سخن می‌گوید، سخنانش بیشتر حالت نثر روایی و خطابی به خود می‌گیرد.

تمثیل

یکی دیگر از شگردهایی که موجب نظم و زیبایی در کلام مولانا می‌شود و زبان نثر او را مستدل و جذاب می‌نماید، کاربرد تمثیل در اثنای کلام است. مولانا پدیده‌های نامحسوس و ذهنی را با استفاده از تمثیل محسوس و معقول می‌نماید^۹ و معانی و مفاهیم مجرد عرفانی را که خارج از عالم حرف و صوت است، به دقیق‌ترین وجهی به عبارت در می‌آورد. مولوی با این شگرد بلاغی خود امور متعالی و فراواقعی را معنادار و مفهوم می‌سازد. او در فیه ما فیه به صراحت بیان می‌دارد که «چیزهایی که آن نامعقول نماید چون آن سخن را مثال بگویند معقول گردد و چون معقول گردد، محسوس شود، پس معلوم شد که جمله نامعقولات به مثال معقول و محسوس گردد» (فیه ما فیه، صص ۱۳۳-۱۳۴). کثرت معانی و مفاهیم مجرد و انتزاعی در ذهن مولانا و عدم درک کامل مخاطبین، او را بر آن می‌دارد تا برای تبیین و تفهیم و اقناع مخاطب از تمثیل که یکی از صریح‌ترین و ساده‌ترین اقسام حجت‌ها و استدلال‌های عقلی است، بهره برده، از اندیشه‌های انتزاعی خود تصاویر حسّی بیافریند.

او سعی دارد در فیه ما فیه با بیانی ساده و بی‌پیرایه و با تنوع تمثیل، مخاطب را از جهان حسّ بیرون کشیده و با جهان ماورای حسّ و عالم معنا آشنا سازد. در این تمثیلات حقیقت ماهیت آدمی، صورت صفات پست نهفته در او و اندیشه فنا و محو دویی به تصویر کشیده می‌شود، نقاب از چهره حقیقی پدیده‌های هستی به کنار می‌رود (فیه ما فیه، ۸ و ۲۰ و ۲۱ و ۳۰) جهان حسّ از جهان معنا با استغراقی که عارف در آن غوطه می‌خورد متمایز می‌شود، منازل معنوی سلوک با نشانی‌های دقیق برای رهروان نشان داده می‌شود، اندیشه‌ها و صفات نیک و بد آدمی که به اشکال گوناگون از وجود آدمی سر برمی‌آرند کسوت حسّی می‌پذیرد (همان، صص ۳۷ و ۴۰ و ۷۹) و احوال انبیا و اولیا و خلائق و نیک و بد همه به صورت ملموس مجسم می‌شود (همان، صص ۵۵-۵۶) و حقایق و دقایق عالم ملک و ملکوت در طریق سلوک بر مبنای شریعت و رعایت اصول طریقت تبیین می‌گردد.

در تمثیلات فیه ما فیه سادگی بیان، قدرت منطق، حقیقت موجود در بیان مثال‌ها و حتی توان استثنایی مولانا که قادر است سرسخت‌ترین مخالف خود را قانع کند و مطلب

را حتی به نادان‌ترین افراد تفهیم نماید، به عیان مشهود است. این ویژگی‌ها را در یکی از فصل‌های مختصر و موجز کتاب به آشکارا می‌توان دید: «عارفی گفت: رفتم در گلخنی تا دلم بگشاید که گریزگاهِ بعضی اولیا بوده است. دیدم رئیسِ گلخن را شاگردی بود میان بسته بود، کار می‌کرد و اوش می‌گفت که این بکن و آن بکن، او چست کار می‌کرد. گلخن تاب را خوش آمد از چُستی او در فرمان‌برداری. گفت: آری همچنین چست باش. اگر تو پیوسته چالاک باشی و ادب نگاه داری، مقام خود به تو دهم و تو را به جای خود بنشانم. مرا خنده گرفت و عُقدۀ من بگشاد، دیدم رئیسان این عالم را همه بدین صفت‌اند با چاکران خود.» (فیه ما فیه، ص ۱۷۲).

مولانا در این تمثیل، آن کس را که به امور ظاهری و گذرای جهان حسّ دل می‌بندد به گلخن‌تابی مانند می‌کند که نه تنها خود در پلیدی‌های تون دست و پا می‌زند و بدان دل خوش کرده است، بلکه رسیدن به چنین مقامی را به شخصی دیگر نیز وعده می‌دهد. از این تمثیل چنین برمی‌آید که انسان هر قدر نسبت به عالم حسّ بیدار و هوشیار باشد به همان نسبت از عالم معنا و از حقایق والای آن بی‌خبر خواهد بود. از این روی مولانا بر اساس تجربه عرفانی خود، بی‌ارزش بودن امور این جهانی را در یک مجلس وعظ برای شیفتگان دنیا به تصویر می‌کشد و ارزش عالم معنا و حقیقت مقام انسان را در بطن این تمثیل به زبان ساده و مفهوم و گیرا بیان می‌دارد.

تفسیر عرفانی

از دیگر ویژگی‌های سبک بیان مولانا تفسیر آیات و احادیث و روایات به مذاق اهل عرفان در مجالس عرفانی است.^{۱۰} مولانا با استشهاد به آیات و احادیث ضمن این که به اثبات موضوع مورد بحث می‌پردازد، در پی آن است که مفهوم و مضمون عرفانی آن را نیز مطابق با اصول و مبانی شریعت بی‌کم و کاست بیان دارد. او هنگام تفهیم و انتقال دقیق معنای آیات و تفسیر آن به زبان ساده و مفهوم، دقت نظر و ظرافت خاصی را نشان می‌دهد. به همین سبب در تفسیر او اصل وحدت و نظم در میان اجزای کلام، در ارتباط با معانی و محتوای آیات برقرار است: «أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ

فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛ آن امانت را بر آسمان‌ها عرض داشتیم نتوانست پذیرفتن. بنگر که از او چند کارها می‌آید که عقل در او حیران می‌شود. سنگ‌ها را لعل و یاقوت می‌کند، کوه‌ها را کان زر و نقره می‌کند، نبات زمین را در جوش می‌آرد. زمین نیز دانه‌ها را می‌پذیرد و بر می‌دهد و عیب‌ها را می‌پوشاند و صد هزار عجایب که در شرح نیاید می‌پذیرد و پیدا می‌کند و جبال نیز همچنین معدن‌های گوناگون می‌دهد. این همه می‌کنند، اما از ایشان آن یکی کار نمی‌آید... پس از آدمی آن کار می‌آید که نه از آسمان‌ها می‌آید و نه از زمین‌ها می‌آید و نه از کوه‌ها، چون آن کار بکند ظلومی و جهولی از او نفی شود. اگر تو گویی که من اگر آن کار نمی‌کنم چندین کار از من می‌آید، آدمی را برای آن کارهای دیگر نیافریده‌اند. همچنان باشد که تو شمشیر فولاد هندی بی‌قیمتی که آن در خزاین ملوک نباشد آورده باشی و ساطور گوشت گندیده کرده که من این تیغ را معطل نمی‌دارم، به وی چندین مصلحت به جای می‌آرم جای افسوس و خنده نباشد؟» (فیه ما فیه، ص ۱۳).

مولوی به سبب اهمیت موضوع و انتقال دقیق معانی و مفاهیم عرفانی آیات، در شیوه تفسیر خود نیز از بیشتر شگردهای بیانی بهره برده است تا نظم و انسجام هنری را در تفسیر عرفانی نشان دهد. در این قطعه، خطابی بودن لحن گفتار، پیوند و تناسب اجزای جمله با موضوع اصلی، تصویر آفرینی، وحدت و انسجام اندیشه، تمثیل، شیوه گفتگوی محاوره‌ای و شفاهی، پرسش، تکرار واژه‌ها و ساختارهای موازی کلام نظم و تناسب منطقی بین اجزای کلام و آیات ایجاد کرده است. او در این شیوه با سیر در عمق معانی متعالی آیات قرآن کریم، به مفاهیمی اشاره می‌کند که ناشی از وجدان بیدار و روح خدا جوی اوست.

مولوی همچنین از آیات و تداعی‌های مسلسل‌واری که از الفاظ و معانی آن به ذهنش خطور می‌کند به خوبی برای جمع بندی و بیان معانی و مفاهیم ذهنی بهره می‌جوید. به عنوان مثال او برای تشریح مفهوم حقیقی «وصال» به آیه لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (فتح/۲۷) استناد می‌کند و به سبب عبارت «مسجد الحرام» مفاهیم و صور و حالات ذهنی دیگری در ذهن او تداعی می‌شود: «اکنون

این مسجد الحرام پیش اهل ظاهر آن کعبه است که خلق می‌روند، و پیش عاشقان و خاصان، مسجد الحرام وصال حق است.» (فیه ما فیه، ص ۸۱).

نیز چنین است لفظ و معنی «ذکر» در ارتباط با درد طلب و حقیقت وجود آدمی در آیه «إِنَّا نَحْنُ نُزَلُّنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر/۹): «أنا نحن... مفسران می‌گویند که در حق قرآن است. این همه نیکوست اما این نیز هست که یعنی در تو گوهری و طلبی و شوقی نهاده‌ایم، نگاهبان آن ماییم، آن را ضایع نگذاریم و به جایی رسانیم» (فیه ما فیه، ص ۹۳).

همچنین در ذهن او مفهوم جهاد با نفس و لطف و بخشش حق در ارتباط با عبارت «نصر الله» در آیه «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ» (نصر/۱) چنین تداعی می‌شود: «محققان می‌گویند که معنیش آن است آدمی می‌پندارد که اوصاف ذمیمه را به عمل و جهاد خود از خویشتن دفع خواهد کرد، چون بسیار مجاهده کند و قوت‌ها و آلت‌ها را بذل کند نومید شود. خدای تعالی او را گوید که می‌پنداشتی که آن به قوت و به فعل و به عمل تو خواهد شدن، آن سنت است که نهاده‌ام. یعنی آنچه تو داری در راه ما بذل کن، بعد از آن بخشش ما در رسد در این راه بی پایان» (فیه ما فیه، ص ۶۵).

آمیختگی ساده متن با تفسیر آیات قرآن نشان می‌دهد که مولوی چگونه در بیان اندیشه‌های خود از باورهای توحیدی و دینی الهام می‌گیرد تا ناهماهنگی‌ها و تناقضات صوری را در یک کلی واحد و کاملاً منسجم و هماهنگ جمع نماید. در نهایت مولوی این نظم و وحدت هنری را در گفتارش امری الهی و معنوی می‌داند و در این باب می‌گوید: «من تحصیل‌ها کردم در علوم و رنج‌ها بردم که نزد من فضلا و محققان و زیرکان و نغول اندیشان آیند تا بر ایشان چیزهای نفیس و غریب و دقیق عرض کنم، حق - تعالی - خود چنین خواست آن همه علم‌ها را اینجا جمع کرد و آن رنج‌ها را اینجا آورد که من بدین کار مشغول شوم چه توانم کردن» (فیه ما فیه، ص ۶۱). از این روی در تقریرات او حالتی از گزینش و چینش دقیق و ظریف الفاظ نمایان است که در نهایت نظم منطقی و معنوی ترکیب یافته‌اند و به سبب همین تناسب ترکیب و انتظام گاهی از نثر او تلقی شعری می‌شود.^{۱۱}